



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۸ دی ۱۴۰۴

مصادف با: ۸ رجب ۱۴۴۷

موضوع کلی: اصول عملیه

موضوع جزئی: اصل برائت - ادله برائت - دلیل دوم: روایات - روایت اول: حدیث رفع - بررسی دلالتی حدیث رفع -

جزء اول: رفع - مطلب سوم: رفع ظاهری یا واقعی؟ - شاهد ششم (کلام شهید صدر) - بعد سلبی (نفی تقریر اول از رفع واقعی)

جلسه: ۶۶

سال هفدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مطلب سوم، یا جهت سوم مرتبط با واژه «رفع» در حدیث رفع، معطوف به این مسئله بود که آیا مقصود از «رفع» در این حدیث، رفع ظاهری است یا واقعی؟ این بحث از آن جهت طرح گردید که به گمان برخی، تنها در صورتی این حدیث می تواند بر برائت دلالت نماید که مراد از رفع، رفع ظاهری باشد؛ و اگر رفع واقعی منظور باشد، دلالت بر برائت نخواهد داشت. در این راستا، پنج شاهد بر قول به رفع ظاهری ذکر و مورد بررسی قرار گرفت. تقریباً برخی از این شواهد یا اغلب آنها مورد اشکال واقع شد، لیکن بخشی دیگر پذیرفته گردید.

شاهد ششم (کلام شهید صدر)

شاهد یا دلیل ششم، در اثبات رفع ظاهری، از کلمات مرحوم شهید صدر استفاده می شود که اکنون باید آن را ذکر و مورد بررسی قرار دهیم.

شهید صدر در این رابطه بیانی نسبتاً مبسوط ارائه نموده و در مقام پاسخ به کسانی که ادعا کرده اند مراد از رفع در این حدیث، رفع واقعی است، مطالبی ایراد فرموده اند که حاکی از آن است که این رفع، ظاهری می باشد؛ منتهی با بیانی متفاوت.

البته ایشان متذکر می شوند که حتی اگر نتوانیم رفع ظاهری را از این حدیث استفاده نماییم - یعنی مثلاً بگوییم حدیث دارای اجمال است و معلوم نیست که رفع، واقعی است یا ظاهری - باز هم این حدیث می تواند مورد استناد قائلین به برائت قرار گیرد. به این معنا که دلالت این حدیث بر برائت، منحصر و منوط به ثبوت رفع ظاهری نیست؛ بلکه حتی با فرض اجمال نیز بر مدعای اهل برائت دلالت دارد. در ادامه، ایشان استدلال می نمایند که این حدیث در بعضی از فروض، ظهور در رفع ظاهری دارد.

عمده این دو مطلب شهید صدر است:

۱. نخست، نفی ظهور حدیث در رفع واقعی است، زیرا ایشان در مقام پاسخ به مدعیان ظهور حدیث در رفع واقعی قرار می گیرند و به آن ها پاسخ می گویند؛

۲. دوم: در مقام اثبات ظهور این حدیث در رفع ظاهری است.

به عبارت دیگر، کلام ایشان دارای جنبه ای سلبی و جنبه ای ایجابی است. این مطلب هم که مطابق بیان ایشان حدیث حتی اگر مجمل باشد نیز بر برائت دلالت می کند، در ادامه و در خاتمه نقل خواهد شد. اما فعلاً، چون سخن ما در باب اجزاء و دلالت این

حدیث است و اینکه مراد از «رفع» در آن چیست و آیا ظهور در رفع ظاهری دارد یا واقعی، به این بخش می‌پردازیم.

بعد سلبی

اما بعد سلبی کلام شهید صدر، که در صدد نفی ظهور حدیث در رفع واقعی است، ناظر به سخن کسانی است که مدعی هستند رفع در اینجا واقعی می‌باشد. ابتدا باید مدعای آن‌ها برای ما معلوم گردد، سپس ببینیم که شهید صدر چگونه در مقام رد سخن ایشان برآمده است.

جمعی ادعا نموده‌اند که حدیث رفع، با قطع نظر از قرائن بیرونی، به خودی خود (فی نفسه) ظهور در رفع واقعی دارد. دلیل آنان بر این مدعا آن است که رفع ظاهری نیازمند ضمیمه کردن قرینه یا مؤونه‌ای زائد است، در حالی که رفع واقعی نیاز به چنین مؤونه اضافی ندارد. یعنی اگر بخواهیم این حدیث بر رفع ظاهری دلالت نماید، لازم است قرینه یا ضمیمه‌ای بر آن افزوده شود تا بتوان آن را بر رفع ظاهری حمل کرد؛ در حالی که رفع واقعی نیازی به این مؤونه زائد ندارد.

حال، این مؤونه زائد چیست؟ شهید صدر دو تقریر از این مؤونه زائد ارائه می‌دهند و بیان می‌دارند که کسانی که قائلند حدیث رفع، ظهور در رفع واقعی دارد، با یکی از این دو تقریر اثبات می‌کنند که برای دلالت حدیث بر رفع ظاهری، چه مؤونه اضافی باید در نظر گرفته شود.

تقریر اول

در عبارت «رفع ما لا یعلمون» دو جزء داریم که نیازمند متعلق هستند:

یکی «رفع» و دیگری «ما لا یعلمون». هر دوی این‌ها باید به چیزی تعلق گیرند. هنگامی که می‌گوییم رفع می‌شود، باید روشن باشد که چه چیزی رفع می‌شود؛ یعنی «مرفوع» باید مشخص باشد.

دوم، متعلق «ما لا یعلمون» نیز باید مشخص گردد؛ آنچه را که نمی‌دانیم باید روشن شود.

پس هم متعلق رفع (یعنی مرفوع) باید معلوم باشد که چیست، هم متعلق عدم العلم؛ یعنی به چه چیزی علم نداریم.

از آنجا که این یک جمله واحد است و سیاقی یکپارچه دارد، به حسب ظهور خود حدیث که اقتضای وحدت سیاقی دارد، متعلق این دو نیز باید واحد باشد. نمی‌توان متعلق رفع را چیزی گرفت و متعلق عدم العلم را چیز دیگر. به عبارت دیگر، مرفوع و آنچه عدم العلم به آن تعلق گرفته، باید یک چیز باشد؛ آن چیزی که معلوم نیست و آن چیزی که رفع شده است، باید واحد باشد؛ وگرنه با ظاهر حدیث سازگار نیست. مثلاً اگر بگوییم متعلق عدم العلم، حکم واقعی است، اما مرفوع، حکم ظاهری این خلاف وحدت سیاقی است که جمله و این کلام ظهور در آن دارد. اگر بگوییم «ما لا یعلمون» یعنی حکم واقعی را نمی‌دانید، و مرفوع عبارت است از حکم ظاهری، صحیح نیست چون این معنا ندارد که بگوییم حکم ظاهری در جایی که حکم واقعی را نمی‌دانید، برداشته شده است. بنابراین، متعلق این دو باید یکی باشند؛ همان چیزی که مرفوع است، همان باید متعلق رفع و متعلق عدم العلم نیز باشد.

حال، مرفوع چیست؟ حکم ظاهری است، زیرا در حقیقت اینجا دارد وجوب احتیاط را برمی‌دارد، نمی‌توان گفت مرفوع، وجوب احتیاط است، اما عدم العلم به حکم واقعی تعلق گرفته؛ چون هر دو باید از یک جنس باشند. لذا این اقتضا می‌کند که رفع، رفع واقعی باشد. اگر بگوییم مثلاً آن وجوب احتیاط که حکم ظاهری است، در جایی که حکم ظاهری را نمی‌دانید برداشته شده، معنا ندارد. پس باید بگوییم آن حکم واقعی که نمی‌دانید، واقعاً برداشته شد. پس رفع، رفع واقعی است.

چه مانعی دارد که ما متعلق عدم‌العلم را حکم واقعی بدانیم، اما متعلق رفع را ذات‌الحکم بدانیم؟ یعنی بگوییم: ذات حکم، در جایی که شما حکم واقعی را نمی‌دانید، رفع شده است یا بگوییم: در هر دو، متعلق عبارت است از ذات‌الحکم است؛ یعنی در جایی که ذات حکم برای شما معلوم نیست، ذات حکم رفع شده است.

اگر این را بگوییم، آن وحدت هم فی‌الجملة حفظ شده است. متعلق رفع می‌شود ذات‌الحکم، و متعلق عدم‌العلم هم می‌شود حکم واقعی نه ذات‌الحکم؛ ذات‌الحکم یعنی جنس حکم، با قطع نظر از خصوصیات، با قطع نظر از مشخصات، با قطع نظر از عوارض؛ آنچه که بین حکم واقعی و ظاهری مشترک است؛ آنچه بین انواع احکام وجود دارد. اصل حکم و ذات حکم، در جایی که شما حکم واقعی را نمی‌دانید، برداشته شده است، یا بگوییم: به طور کلی، در جایی که ذات حکم برای شما معلوم نیست، همین ذات حکم برداشته شده است. پس دیگر نمی‌توانید اثبات کنید که رفع، رفع واقعی است. این اشکالی است که ایشان نسبت به مدعای قائلین به اینکه رفع در اینجا رفع واقعی است، مطرح می‌کند و پاسخ می‌دهد

قلت

شما که می‌گویید ما می‌توانیم متعلق رفع را ذات‌الحکم بدانیم، این به چه معنا است؟ آیا مقصود، مفهوم کلی است که اساساً کاری با مصادیق ندارد و در مصادیق جاری و ساری نیست؟ یعنی ذات حکم با قطع نظر از مصداق حکم ظاهری و حکم واقعی؟ این تعبیر بسیار مبهم است و اساساً معنا ندارد که شارع بیاورد چنین چیزی را رفع کند. این مفهوم کلی را نمی‌توان رفع نمود. لذا ما نه می‌توانیم ذات‌الحکم را متعلق رفع قرار دهیم و نه متعلق عدم‌العلم. اصلاً این امکان ندارد؛ زیرا مفهوم کلی چیزی مبهم و غیرمفید است. اساساً چه معنایی دارد که ذات حکم، با قطع نظر از مصادیق، برداشته شود؟ این کلیت برداشته شدنش چه فایده‌ای دارد؟ علم ما به آن چه ارزشی خواهد داشت؟ پس نمی‌توان ذات‌الحکم را به این معنا گرفت؛ یعنی یک مفهومی مبهم، کلی و غیرساری در مصادیق و افراد. این نمی‌تواند مورد نظر باشد.

اگر هم منظور، حکم ساری در مصادیق باشد، بالاخره باید روشن شود کدام یک مقصود است، آیا حکم ظاهری است یا حکم واقعی؟ در هر دو صورت اشکال وجود دارد.

نتیجه

نتیجه آنکه، طبق تقریر اول، خود حدیث به خودی خود (فی‌نفسه) ظهور در رفع واقعی دارد. بر پایه این تقریر، یک قرینه داخلی محکم که همان وحدت سیاق و مصب باشد، اقتضا می‌کند که این رفع، رفع واقعی است؛ زیرا عدم‌العلم به حکم واقعی تعلق گرفته، پس رفع هم باید به آن تعلق گیرد. نمی‌توان متعلق رفع را حکم ظاهری گرفت، اما متعلق عدم‌العلم را حکم واقعی. این مدعا و قرینه‌ای که ذکر شد (که قرینه‌ای داخلی است (وحدت سیاق)) نشان می‌دهد که ما نیازی نداریم از بیرون قرینه‌ای بیاوریم مبنی بر اینکه این رفع، واقعی است؛ خود حدیث اصلاً چنین اقتضایی دارد.

پس خود حدیث بر رفع واقعی دلالت دارد. اگر شما بخواهید برخلاف این، از این جمله و حدیث چیزی به دست آورید و بگویید منظور رفع ظاهری است، باید مؤونه زائده‌ای بیاورید.

تا اینجا در واقع شهید صدر، سخن کسانی را نقل کردند که مدعی هستند رفع در حدیث رفع، رفع واقعی است. از اینجا، ایشان

پاسخ می‌دهند به این بیان و به این تقریر. دقت بفرمایید پاسخ و اشکال ایشان چیست؛ یعنی چگونه آن را رد و نفی می‌کنند و قول به ظاهری بودن رفع را تقریر می‌نمایند.

پاسخ شهید صدر به تقریر اول

ایشان می‌فرمایند عدم‌العلم که متعلقش همان حکم واقعی است؛ این روشن است: اگر شک در حکم واقعی داشتید یا جاهل بودید، رفع شده است، پس متعلق عدم‌العلم، حکم واقعی است. مرفوع هم همان حکم واقعی است، حکم واقعی برداشته می‌شود. پس متعلق رفع، حکم واقعی است و متعلق عدم‌العلم هم حکم واقعی است.

تا اینجا با مدعی رفع واقعی همراهیم؛ یعنی متعلق در هر دو یکی است. اما رفع، ظاهری است؛ یعنی اگر حکم واقعی معلوم نبود، همان حکم واقعی ظاهراً برداشته می‌شود. پس مرفوع چیست؟ حکم واقعی است. متعلق «ما لا يعلمون» چیست؟ همان حکم واقعی است. پس وحدت سیاق حفظ شده است؛ متعلق در هر دو یکی است. ولی برخلاف مدعیان رفع واقعی، ما می‌گوییم: چنانچه حکم واقعی معلوم نباشد، همین حکم واقعی ظاهراً برداشته می‌شود؛ نه اینکه واقعاً این حکم واقعی کنار برود. البته ایشان می‌گویند: تقریباً همین بیان را مرحوم آقای آخوند در کفایه دارند. مرحوم آقای خویی و دیگران هم تقریباً همین را گفته‌اند که اصلاً معنای رفع، ظاهری است، اما مرفوع چیست؟ حکم واقعی. حکم واقعی را چنانچه علم به آن نداشتید، ظاهراً برمی‌دارد، نه اینکه در واقع پاک شود.

سوال:

استاد: درست است. مدعی رفع واقعی استناد کرده به قرینه داخلیه و می‌گوید این قرینه (وحدت سیاق) اقتضا می‌کند همان چیزی که متعلق «ما لا يعلمون» است، مرفوع هم همان باید باشد؛ پس رفع می‌شود واقعی. ایشان می‌گویند: نه، می‌تواند متعلق عدم‌العلم، حکم واقعی باشد و مرفوع هم حکم واقعی باشد، ولی این رفع، رفع ظاهری باشد، یعنی این حکم واقعی ظاهراً برداشته شود، چرا؟ این مطلب توضیحی دارد که فردا ارائه خواهد شد.

«و الحمد لله رب العالمین»